

مشارکت دمکراتیک بر بستر غیر دمکراتیک؟

- ملاحظاتی کوتاه پیرامون مقاله «در میان برزخ» به قلم آقای دکتر صلاح‌الدین خدیو -

ناصر ایرانی‌پور

از پژوهشگر و صاحب‌نظر فرزانه، آقای دکتر صلاح‌الدین خدیو، مقاله زیبایی تحت عنوان «در میان برزخ» را در سایت وزین «بؤ روزه‌لآت» مطالعه نمودم. وی با قلم متین و اندیشه‌ورزی ژرف خود به درستی به یکی از گره‌های حیات سیاسی ما پرداخته و در تلاش چاره‌اندیشی برآمده است. بطور اجمال گفته شود که وی - چنانچه مقصود ضمنی ایشان را درست برداشت نموده باشم - بر این باور است که شایسته است ما خود را از این برزخ انفعال و تقابل برهانیم و در جستجوی راههایی برای مشارکت سیاسی و فعال شدن در حیات سیاسی خودمان در داخل کشور - با وجود دشواریهای غیرقابل انکار موجود - باشیم. من معتقد هستم این کار، اگر چه به لحاظ تجریدی درست و ضروری است، اما به لحاظ پراکتیکی (وجود ساختارهای بسته حاکمیت سیاسی مطلق‌گرا و توانالیت) تقریباً غیرممکن است.

البته من با این تلقی موافق هستم که مواضع و سیاستهای احزاب کردستان ایران در انعکاس به عملکرد خشن و انعطاف‌ناپذیر حاکمیت بر مبنای تقابل بنا شده‌اند و جایی برای بهره‌گیری از همه‌شرایط، من جمله از امکانات بسیار محدود موجود در داخل کشور نگذاشته‌اند و این خود خلاء محسوسی را در کردستان در ارتباط با مشارکت سیاسی بوجود آورده است که من آن را «بحران مشارکت» می‌نامم. معتقد نیز هستم که باید برای گسست از این بحران، برای برون‌رفت از این بن‌بست اندیشه کرد. دست کم باید تلاش نمود، بُعد و میدان تأثیرگذاری حاکمیت بر سیاست و سیاستگذاری خودی را محدود نمود، آنهم چه به لحاظ مطالبات و چه از نظر شیوه فعالیت و مبارزه.

اما به نظر نمی‌رسد که سیاست و راهکار اصولی یا انطباق و انفعال باشد و یا تعارض و تقابل. از منظر سیاست کلان و از بُعد استراتژیکی شاید، هم این درست باشد و هم آن. اساساً رسالت هر اپوزیسیون واقعی - حتی در کشورهای دمکراتیک - بهره‌گیری از هر دو ابزار است. اما اینکه کدام جنبه از فعالیت اپوزیسیونی، جنبه انطباق و استفاده از کاروسازهای موجود، یا جنبه رد و طرد صددرد حاکمیت، سنگینی کند، بستگی به شرایط مشخص و به قولی به «موانع فنی مشارکت» دارد که آقای خدیو هم به اختصار به آنها اشاره نموده‌اند و تقریباً تنها از سوی حاکمیت تعیین می‌شوند.

اینجاست که بستر و چهارچوبهای سیاسی که کنشها و روندهای سیاسی جامعه را کانالیزه می‌کنند یا به بن‌بست می‌رسانند، نقش و اهمیت درجه اول و نه ثانوی پیدا می‌کنند. در صورت وجود چنین «موانعی»، یعنی در صورت فقدان مکانیسمها و کاروسازهای دمکراتیک، تدابیر و راهکارهای هر چند نرم و غیررادیکال اپوزیسیونی ره به جایی نخواهند برد. آری، سیاست نرم و مصالحه‌گرایانه، چنانچه قدرت سیاسی مطلقه ظرفیت جذب و ادغام درست آن را نداشته باشد، حتی ممکن است نتیجه معکوس (مماشات، توهم‌پراکنی، زدوبند با ارگانهای حاکمیت، انفعال و یأس و بی‌باوری مردم) را به دنبال داشته باشد... به هر حال، هر حکومتی به نوعی اپوزیسیون خود را نیز می‌سازد و تنها در شکلگیری مطالباتش نقش اساسی ندارد، بلکه حتی نوع مبارزه وی را نیز تعیین و تحمیل می‌کند. دولتهای مستبد و متمرکز و بسته، خواسته یا ناخواسته، اپوزیسیون رادیکال و برانداز خود را خلق می‌کنند و دولتهای مردمی و نامتمرکز و باز اپوزیسیون نرم خود، به انضمام امکان جذب و مشارکت دمکراتیک آن در حیات سیاسی جامعه را بوجود می‌آورند و بدین ترتیب از قطبی شدن جامعه جلوگیری می‌کنند. در ایران با نمونه اولی سروکار داریم. و اتفاقاً برزخی که در آن قرار داریم همین است...

با همه این احوال، من اپوزیسیون‌گردی را (منهای پژاک که خود مقوله جداگانه‌ای است) علیرغم انتقاداتی که به آن وارد می‌دانم، اتفاقاً منعطف و غیرافراطی و بسیار جاافتاده و سیاسی و پراگماتیستی می‌دانم. قیاس جنبش ملی - دمکراتیک کردستان ایران با پ.ک.ک. و جنبش فلسطین ما را به استنتاجات سهوی می‌رساند. فراموش نکنیم که پ.ک.ک. بافت درون تشکیلاتی هرمی، نظامی و تک‌ساختی دارد و برعکس احزاب کردستان ایران در درون خود از کنش و واکنش سیاسی، از اپوزیسیون و اقلیت و مجادله و مناقشه و بحران برخوردار نیست. این مثبت نیست. از طرف دیگر دولت ترکیه هم هنوز از پذیرش حداقلی از انعطاف فرسخها دور است. همین پ.ک.ک. غیرمنعطف بارها و بارها اعلام نموده که چنانچه تنها به وی اجازه فعالیت سیاسی بدهند، حاضر است از خواستههای حداکثری خود و از مبارزه مسلحانه دست بردارد. اما ترکیه به چیزی غیر از تسلیم یا نابودی آن راضی نیست. وضعیت ما مشابه با کشمیر اسرائیل و فلسطین نیز نیست. اسرائیل باوجود سیاست غیردمکراتیکش در مقابل فلسطین، یک ساختار دمکراتیک درونی دارد، دست کم بمانند ترکیه و ایران که شخصیت و هویت مستقلاً برای گرد قائل نیستند، منکر وجود ملت فلسطین نیست و تازه این اواخر با تشکیل یک دولت فلسطینی موافقت هم کرده است. اگر «فتح» باب مذاکره با اسرائیل را گشوده است، بخشی از آن - در کنار درایت رهبری آن - بطور مستقیم و غیرمستقیم به سیاستهای

منعطف خود اسرائیل برمی گردد، آنهم با آن همه انعطاف‌ناپذیری فلسطینی‌ها و ترور و کشتاری که از سوی آنها متوجه مردم غیرنظامی اسرائیل بوده است و همچنان هست.

در ایران معادله دقیقاً برعکس است. این قدرت سیاسی است که هیچ قواعد دمکراتیکی را نمی‌پذیرد، انعطاف‌ناپذیر است و به چیزی غیر از نابودی و محو مخالفان - که از سوی وی دشمن شمرده می‌شوند - رضایت نمی‌دهد. اپوزیسیون گردی و چپ و سوسیالیستی به جای خود، مگر این حکومت ظرفیت پذیرش مخالفان «خودی» را دارد که نه با ولایت فقیه مخالفتی دارند و نه با قانون اساسی بغایت غیردمکراتیک آن؟ آیا امکان مشارکت دمکراتیک و شکلگیری یک اپوزیسیون نرم و منعطف در چنین شرایطی وجود دارد که بتوانیم از آن بهره‌گیریم؟ «ملی‌گرا»هایی چون داریوش فروهرها چه خدماتی که به اینها نکردند، چه دست‌بوسی‌ها که نرفتند، در پیش و پس از قدرت‌گیری روحانیون اسلام، در احزابی چون «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» و «حزب ملت ایران» و از جمله در رابطه با رویدادهای اواخر دهه ۱۳۵۰ کردستان ایران. آیا سرنوشت آنها بهتر از سرنوشت دکتر بختیار و برومند و غیره شد. در مورد کدیور و سروش و منتظری که اصلاً صحبت نمی‌کنم، چه که آنها حتی ادعا نکرده‌اند که مخالف و رادیکال و رژیم‌برانداز هستند. ترور شخصیتی این سه موافق اصولی نظام اسلامی در نوع خود تفاوت اساسی با ترور فیزیکی مخالفان واقعی چون دکتر قاسملو، دکتر رجوی، دکتر برومند و دیگران نداشت. این نظام توانایی حتی طنز افراد خودی (چون ابراهیم نبوی) و غیرخودی (چون فریدون فرخزاد) را هم ندارد. یکی را فراری می‌دهد و دیگری را ۵۰۰۰ کیلومتر دور از ولایت با «مهرورزی اسلامی» به سلاخه می‌کشد. مردم کردستان پاسخ درپیشگیری انعطاف و عدول از خواسته‌های «حداکثری» خود را در جریان مذاکرات مصالحه‌جویانه دکتر قاسملوی کبیر با نمایندگان حکومت اسلامی یک بار برای همیشه گرفتند. آری، مشکل اینجاست، برزخ را باید اینجا جستجو کرد، این است آن دوزخی که ما در آن قرار داریم و این است آن سنگ گرانی که حاکمان متواتر همیشه مستبد که بر پای جامعه ایران بسته‌اند و جلو رشد و تعالی آنرا گرفته‌اند. البته خود نیز هرگز نتوانسته‌اند از تبعات ناگزیر آن بگریزند. به ناحق نگفته‌اند که زندانبان هم چون زندانی در زندان محبوس است.

با همه این احوال شایسته است راهکارهای نوینی را برای مقابله با انفعال و در جهت مشارکت دادن مردم کردستان در سرنوشت‌شان، برای فعال کردن توده‌های مردم کردستان در زندگی سیاسی جامعه کاوش نمود، هر چند که این مهم در عمل نه محال، اما بسیار دشوار است. اما من بالشخصه - بدون اینکه خود را مجاز شمرده باشم برای کسی نسخه‌پیچی کنم - شرکت در «انتخابات» را نه مفید به حال «کاندیدها» می‌دانم و نه به سود رأی‌دهندگان، چرا که با عنایت به نظام سیاسی و انتخاباتی ایران در واقع امر نه انتخابی در کار است و نه کاندیداتوری راستین. خانه از پای بست ویران است. میزان و ملاک و معیار در ایران اسلامی رأی الهی است که از سوی نماینده وی، ولی فقیه و حربه ایشان، شورای نگهبان، اعمال می‌شود و نه مردم. خوب در چنین شرایطی انتخابات چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این را مردم نیز به خوبی می‌دانند. می‌دانند که حاصل و دستاورد این به اصطلاح انتخابات‌های پی‌درپی کنونی تاکنون چه بوده است. «دستاوردهای» «نمایندگان» (!) مناطق کردنشین، مثلاً مهاباد، را پیش رو دارند. می‌دانند که این شهر در سه دهه گذشته غیر از افزایش تعداد پادگان و پایگاه و سرباز و بسیجی و پاسدار و اطلاعاتی و زندان و زندانی و مواد مخدر «پیشرفت» دیگری نداشته است. البته انصافاً باید گفت که میزان فارغ‌التحصیلان ما افزایش یافته (که البته بخش خصوصی و عمومی ظرفیت جذب آنها را ندارد و آنها باید دیر یا زود، جلای دیار کنند و در شهرهای مرکزی جویای کار شوند)، دو نیمچه دانشگاه نیز داریم (که خود داستان بخشاً تراژیک طولانی دارند). زمینهایی هم به منطقه شهری افزوده شده و ساختمانهای زیبایی نیز در آن به چشم می‌خورند. اما مردم بر این امر واقفند که این همه بیلان و ارمغان ۲۸ سال اخیر حاکمیت اسلام در کردستان بوده است. به ویژه آگاهند که این «نمایندگان» مردم تاکنون مطلقاً نتوانسته‌اند تغییری در سیاستهای وحشتناک تبعیض‌آمیز دولت مرکزی و دولت در سایه استان بدهند (و این درحالیست که آبرو و حیثیت و اعتبار خود را به کام و پای حکومت ریختند). حقیقتاً آنها کدام پروژه تولیدی را توانسته‌اند جذب کنند؟ در سه دهه حاکمیت استبدادی شاه حداقل چهار پروژه «کلان» در این شهر به اجرا درآمد. اما نصیب مردم این دیار در این سه دهه گذشته حاکمیت اسلام تنها افزایش بیدادگری بوده است و بس. شاید ذکر یک نمونه و تجربه شخصی بتواند حاکمیت ناب محمدی را برایمان خصلت‌وار به تصویر کشد: تنها «کاخ جوانان» مهاباد که تا سال ۵۷ از جمله استخر بود و کودکان و نوجوانان و جوانان در آن شنا می‌کردند (و من هم افتخار شنا در آن را پیدا کرده بودم) پس از پیروزی «انقلاب» اسلامی از جمله به زندان تبدیل شد (که باز من نیز چند صباحی «افتخار» «مهمانی» در آن را داشتم)، این درحالیست که پس از «انقلاب» وعده داده شد (از جمله از سوی همین آقای فروهر) که پادگان مهاباد نیز به دانشگاه تبدیل شود. نتیجه چه شد؟ کاخ جوانان هم به پایگاه نظامی و زندان جوانان تبدیل شد و تعداد پادگانها و مراکز نظامی عملاً به چندین فقره افزایش یافت. آیا با چنین وضعی تعجبی دارد که

مردم اعتماد و رغبتی به این نداشته باشند که در بازیه‌های حکومت اسلامی ایران شرکت کنند و - اگر به اپوزیسیون «رادیکال» نپیوندند - انفعال پیشه نکنند؟ این است آن دشواری که ما در آن قرار داریم.

البته میزان این «انفعال» آن قدر نیز که به نظر می‌رسد فراگیر نیست، دست کم گسترده‌تر از مناطق دیگر ایران نمی‌باشد. فراموش نکنیم که چند سال پیش، آن زمان که فضای فرهنگی و سیاسی دیگری حاکم بود، کمتر دانشگاهی - آنهم نه تنها در کردستان، بلکه در پهنه ایران - یافت می‌شد که در آن فعالان جنبش دانشجویی کُردی با ارگانهای مطبوعاتی نیرومند خود فعال نباشند. یکی از نمونه‌های بسیار برجسته آن خود آقای دکتر خدیو است که صاحب تجربه و اطلاعات غنی در این عرصه مهم است و با نشریه «روانگه» در دانشگاه تبریز و بعدها در «مه‌آباد» و «پیام کردستان» منشأ خدمات شایانی به جنبش روشنفکری و روزنامه‌نگاری کردستان شدند. در آن دوران تعداد نشریات و کیفیت آنها بسیار قابل ملاحظه بود. اگر اجازه ادامه این روند را می‌دادند، یقیناً ما امروزی وضعیت متفاوتی می‌داشتیم. اگر می‌گویم که برای هر حرکت و مشارکت دمکراتیک باید بستر و فضای دمکراتیک آماده باشد، منظور همین است. اگر اشتباه نکنم، آن هنگام حتی چند حزب معارض کُردی - به عقیده من به درستی - توصیه شرکت در انتخابات را نمودند. بنابراین چنین نیست که آنها نخواهند به شیوه مسالمت‌آمیز در زندگی سیاسی جامعه مشارکت داشته باشند. غلظت و ظرفیت سیاسی و دمکراتیک در کردستان اگر بیشتر از بسیاری از مناطق دیگر ایران نباشد مطمئناً کمتر نیست. اگر در نظر بگیریم که تمام مناطق کردنشین ایران، از ماکو گرفته تا ایلام، بیشتر از ۱۵ درصد جمعیت ایران را در خود جای نمی‌دهند، اگر در نظر بگیریم که همین جمعیت بالنسبه کم از چندین حزب با سابقه با نیروی بالقوه و بالفعل خود برخوردار است، اگر در نظر بگیریم که تعداد بسیار زیادی از روشنفکران کُرد هستند که خارج از سازمانهای سیاسی فعال می‌باشند، اگر حرکت‌های توده‌ای کردستان - به مانند اعتراض و اعتصاب سراسری دو سال و اندی پیش - را در نظر بگیریم، اگر فعالیتهای تشکلهای مدنی کردستان و بگير و ببندهای داخل آن را در نظر بگیریم، تصویر نومیدکننده‌ای به دست داده نمی‌شود. اتفاقاً صدای کُرد به نسبت درصد اندک جمعیتی آن در ایران بسیار هم پرطنین است. اعتباری که مبارزه کُرد در ایران داشته است را دست کم نگیریم. این اعتبار به بهای تلاشها و قربانی‌های زیاد بوجود آمده است. کدام سازمان و حزب و شخصیت سیاسی و فرهنگی ایران را می‌شناسید که سرش به تنش بارزد و با حسن کلام از کُرد یاد نکند. حتی از نظر حاکمان نیز جنبش و مردم کردستان از پتانسیل سیاسی بسیار بالا - و البته خطرناک برای آنها - برخوردار است. اینکه یکی، یکی از مرکز سیاسی آن در سالهای ۵۸ و ۵۹ - مه‌آباد - را «سر مار» می‌نامد و دیگری «آتش زیر خاکستر» از همین واقعیت حکایت می‌کند. بنابراین کردستان در محاسبات حتی حاکمیت نیز جای ویژه‌ای دارد و حکومت با احتیاط و حساسیت و برنامه‌ریزی ویژه به آن برخورد می‌کند. اما اگر این مردم اجازه نداده‌اند به سیاهی لشکر حکومت تبدیل شوند، اگر در آنها رغبتی به شرکت در نمایشهای ممتد حاکمان چون «انتخابات» وجود ندارد، این نیست که آنها بی تفاوت و «منفعل» هستند، بلکه تنها این است که مشروعیتی برای حاکمیت قائل نیستند و نمی‌خواهند با شرکت در این برنامه‌ها به آن که در ضدیت و تقابل با کُرد (به اصطلاح «اصیل ایرانی») با دولتهای فاشیستی ترکیه و سوریه مسابقه گذاشته است، حقانیت ببخشند و برای خود بی‌اعتباری و رسوایی بیارورند. و این در شرایط فعلی اشتباه نیست و یکی از اشکال شناخته شده مبارزه و مقاومت منفی و مدنی می‌باشد.

به عقیده من تنها راهی که در شرایط کنونی برای مردم کردستان و ایران باقی مانده است، متشکل و فعال شدن در جنبشهای صنفی، ابتکارات مردمی و شرکت در حرکت‌های اعتراضی است. من باب نمونه مشارکت در جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش برای آزادی بیان به ویژه روزنامه‌نگاران، تشکلهای و حرکت‌های حقوق بشری، جنبش برای لغو مجازات اعدام، جنبش برای آزادی زبان مادری بعنوان زبان آموزشی و اداری، ایجاد تشکلات سیاسی چون «جبهه متحد کرد» می‌توانند از زمره این راهکارها باشند. هیچکدام از این کارهای بسیار با اهمیت و ضروری، اما، بدیلی برای فعالیت احزاب اپوزیسیون واقعی نیستند و نمی‌توانند باشند. ختم کلام: فضا را باید شکست، با انفعال باید مقابله نمود، اما نه طبق قواعد بازی حکومت و شرکت در بازیها و نمایش «انتخاباتی» آن.

نگذاریم حاکمیت - حال که سلطه خود را به ما تحمیل نموده است - ارزشهای خود را نیز به ما دیکته کند، چه که این دیگر سقوط و انحطاط نظام ارزشی نیز خواهد بود و نه چیزی کمتر از آن. انفعال و نومیدی جایز نیست. ما شایسته یک زندگی بهتر هستیم. شایسته یک ساختار سیاسی دمکراتیک و مدنی و بدور از خشونت و مرگ‌آفرینی هستیم. این مهم تنها با اهتمام همه فعالان، و نه تنها نخبگان یک عرصه، میسر است. در این راستا هر گام و تلاشی - هر چند کوچک - شایسته حمایت و قدردانی است؛ حال این تلاشها چه از سوی فعالان تشکلهای خودجوش مدنی صورت گرفته باشند و چه از سوی احزابی که در سه دهه گذشته در این راستا محنتها کشیده‌اند، قربانی‌ها داده‌اند.